

آسیب‌شناسی انتقادی شیوه‌های خاطره‌گویی آیت‌الله‌هاشمی رفسنجانی با تأکید بر کتاب *دوران مبارزه*

سهراب مقدمی شهیدانی
میثم عبداللهی چیرانی

چکیده

بررسی نقادانه شیوه خاطره‌نگاری مسئله‌ای است که ذهن هر تاریخ‌پژوهی را پیش از ورود به محتوای خاطرات و صحت‌سنجی آنها، به خود مشغول می‌کند؛ این مسئله در مورد خاطرات مبارزان انقلاب اسلامی و از جمله آنها آقای هاشمی رفسنجانی نیز مصداق می‌یابد.

بیان مبهم و کلی، پرهیز از بیان دقیق تاریخ رویدادها، پرهیز از ذکر واسطه‌های نقل‌قول‌ها و محتوای دقیق جلسات دو نفره یا بیشتر که طرفین آن - غیر از ایشان - در قید حیات یا در دسترس نیستند، همه و همه موجب ابهامات فراوانی در خاطره‌نگاری وی شده است.

گذشته از ابهام و کلی‌گویی، روایت کاریکاتوری از رویدادهای انقلاب اسلامی، وجود تحلیل‌های خاص و نقض مشهورات تاریخ انقلاب اسلامی، گرایش به «خود همه‌پنداری» و هم‌سو نشان دادن همه مبارزان با اندیشه مبارزاتی خود، جهت‌دارنویسی و دخالت





دادن تمایلات شخصی در خاطره‌گویی، از جمله نقدهای کلی به شیوه خاطره‌نگاری آقای هاشمی رفسنجانی است.

کلیدواژه‌ها: هاشمی رفسنجانی، نقد خاطرات، سبک خاطره‌گویی، دوران مبارزه.

مقدمه

بازخوانی انتقادی منابع تاریخ‌نگاری، یکی از مهم‌ترین وظایف محققان و تاریخ‌پژوهان حوزه مطالعاتی انقلاب اسلامی است. کتاب‌های خاطرات فعالان انقلابی و مدیران سیاسی، به عنوان یکی از مهم‌ترین منابع تاریخ‌نگاری انقلاب اسلامی است و از این رو، کنکاش پیرامون وقایع انقلاب اسلامی نباید و نشاید که خالی از دقت در روایت سردمداران این عرصه از ماجراهای مربوط به انقلاب اسلامی باشد.

یکی از محورهای مهم در بازخوانی خاطرات مبارزان و فعالان انقلاب اسلامی، واکاوی شیوه خاطره‌نگاری ایشان است که از جهات متعدد بر نقد محتوای خاطرات، اولویت دارد؛ چه اینکه با کشف منطق روایی فرد، تا حدود زیادی رویکرد محتوایی خاطرات وی و نیز میزان اعتبار گزاره‌های کتاب خاطرات، مشخص می‌شود.

این پژوهش با هدف بازخوانی انتقادی خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی، به بررسی کلی شیوه خاطره‌نگاری وی در کتاب *دوران مبارزه* پرداخته و سعی دارد با دقت در روش خاطره‌گویی در این کتاب، به تبیین قرائن مکتوم و مغالطه‌های مخفی، شیوه‌های غیر علمی و غیر معتبر در نقل خاطرات، اشاره کند. صد البته سعی شده هر نسبت و ادعایی که پیرامون خاطرات صورت می‌گیرد، مستند به متن کتاب و مستدل به گفته‌های شخص راوی باشد.

در این نوشتار، پیش از ورود به بحث اصلی، به جایگاه خاطره‌نویسی در تاریخ‌نگاری و نیز ضرورت خوانش انتقادی خاطرات سران انقلاب اسلامی اشاره رفته، آنگاه در تیتراهای جداگانه، اشکالات وارده بر شیوه خاطره‌نگاری آقای هاشمی با ذکر مصادیق، طرح و بررسی شده است.

جایگاه خاطره‌نویسی در تاریخ‌نگاری

خاطره‌نویسی، خواه به قلم خود راوی باشد یا بازتولید خاطرات او که از قلم دیگری به رشته تحریر در آمده، اگرچه در ادبیات داستانی نیز می‌توان جایگاهی برای آن قائل شد کما اینکه برخی خاطره‌نویسی را یکی از قالب‌های ادبی خوانده‌اند، اما سال‌های دور



یکی از شیوه‌های شایع تاریخ‌نگاری بوده است. گرچه با نگاه تیزبینانه شاید نمی‌توان بدواً خاطره‌نویسی شخصیت‌های تاریخی را همیشه مصداقی از تاریخ‌نگاری دانست اما، با مطالعه آثار علمی در عرصه تاریخ، همواره روایت شخصیت‌هایی که نقش فاعل یا شاهد در عرصه حوادث تاریخی داشته‌اند، در نگارش سطور تاریخ یکی از منابع مهم بوده است. با در نظر گرفتن مطالب پیش گفته حداقل این دو نظریه کلی در این موضوع وجود دارد؛ که یکی خاطره‌گویی را همان تاریخ‌نگاری می‌داند و دیگری شأن تاریخ‌نگاری - به مثابه یک علم با متدهای خاص خودش - را اجل از آن می‌داند که خاطره‌نگاری به عنوان یکی از مصداق تاریخ‌نگاری باشد و از این جهت الحاق کتاب‌های خاطرات شخصیت‌های تاریخ‌ساز، را امری ناپسند می‌شمارد.

با این همه شاید بتوان وجه جمعی برای این دو نظریه در نظر گرفت و آن اینکه، گرچه خاطره‌نویسی از گذشته به عنوان یکی از قالب‌های ادبی بوده و هست، ولی ردپای کتاب‌های خاطرات در مقالات و کتاب‌های تاریخی بسیار به چشم می‌خورد و گاهی حتی در تفسیر یک گزاره ابهام‌آمیز، یا تصویر عمومی یکی از دوره‌های تاریخی، یا مهم‌تر از همه در ساحت قضاوت در مورد شخصیت‌های تاریخی، واگوپه‌های مختلف در قالب خاطرات، همواره بسیار تعیین‌کننده بوده است. مخصوصاً که اگر در مورد واقعه یا شخصیتی تاریخی، تنها یک راوی داشته باشیم، معمولاً کسی از کنار این منبع مهم نخواهد گذشت. این همه بر رابطه متقابل خاطره‌نویسی و تاریخ‌نگاری صحنه می‌گذارد و از اهمیت نگارش خاطرات، در تاریخ حکایت دارد، گرچه خاطره‌نویسی را مصداقی از تاریخ‌نگاری ندانیم.

اهمیت خاطره‌نویسی در تبیین یا احیاناً تغییر واقعیات تاریخی، و معرفی یا تخریب شخصیت‌های تاریخی، موجب آن شده که از دیرباز - و البته بیشتر در عصر ما - شخصیت‌های سیاسی و فعالان اجتماعی به خاطره‌نگاری روی آورند. مسئله مهمی که در این سال‌ها پررنگ جلوه می‌کند اینک، برخی تقریباً همه خاطره‌نویسان این زمان به جایگاه خاص کاری که می‌کنند و اثر آن در قضاوت و نوع نگاه تاریخ و نسل آینده به عملکرد خودشان و یا تشکیلات محبوب یا متبوع‌شان، واقف هستند و این است که امروزه تقریباً همه خاطره‌نگاری‌ها قبل از آنکه در پاسخ به احساسات شخصی خود یا اطرافیان باشد، برای ثبت در تاریخ و تأثیر در قضاوت تاریخ است!

البته اصل مسئله نوشتن برای تاریخ نه تنها اصلاً به خودی خود امری مذموم نیست که از حیث کمک به حقیقت‌جویی امری ذاتاً تحسین‌برانگیز محسوب می‌شود،



حقیقت جویی امری ذاتاً تحسین برانگیز محسوب می‌شود، اما استفاده از قالب خاطره‌نگاری به عنوان ابزار دخالت هنرمندانه در تغییر یا تحریف وقایع و شخصیت‌ها، امری است که گریبان‌گیر این عرصه است و از این حیث، بازخوانی دقیق، غیر جهت‌دار، منصفانه، منطبق با واقعیت‌ها و مستندات، در مورد کتاب‌های خاطرات امری ضروری می‌نماید؛ چه اینکه اگر نه چنین باشد، بازتاب تحریف و قلب واقعیت‌ها از خاطره‌نگاری به تاریخ و تاریخ‌نگاری سرایت کرده، نسل آینده را با تصویری متناقض یا اشتباه با واقعیت مواجه می‌نماید

اما استفاده از قالب خاطره‌نگاری به عنوان ابزار دخالت هنرمندانه در تغییر یا تحریف وقایع و شخصیت‌ها، امری است که گریبان‌گیر این عرصه است و از این حیث، بازخوانی دقیق، غیر جهت‌دار، منصفانه، منطبق با واقعیت‌ها و مستندات، در مورد کتاب‌های خاطرات امری ضروری می‌نماید؛ چه اینکه اگر نه چنین باشد، بازتاب تحریف و قلب واقعیت‌ها از خاطره‌نگاری به تاریخ و تاریخ‌نگاری سرایت کرده، نسل آینده را با تصویری متناقض یا اشتباه با واقعیت مواجه می‌نماید. البته همیشه نمی‌توان نسبت تعدد در وارونه‌گویی و

وارونه‌نگاری به خاطره‌نگاران داد بلکه گاهی علاقه به خویشتن و متعلقات، که احساسی درونی نیست قلم و بیان را به اغراق‌گویی، یا حذف و تحریف و خلاف‌گویی می‌کشاند، گاهی گرد فراموشی بر اندام حوادث می‌نشیند یا فرد از نقطه کانونی مطلوبی وقایع را مشاهده نکرده و یا زاویه دیدش را مناسب و منطبق با واقعیت تنظیم نکرده است و این همه موجبات تحریف خواسته یا ناخواسته تاریخ را فراهم آورده و ضرورت نقد عالمانه و منصفانه کتاب‌های خاطرات مبارزان انقلاب اسلامی را بیشتر از پیش می‌نمایاند.

بی‌تردید این قاعده در مورد کتاب خاطرات جناب آقای هاشمی رفسنجانی یکی از سردمداران مبارزه و مؤثرین این عرصه بوده است، از جهت متعدد بر دیگر افراد تقدم دارد چرا که روایت ایشان از قضایا به مثابه روایت انقلاب تلقی می‌گردد و در اذهان تاریخ‌پژوهان نگاه او به عنوان نگاه یک خودی و انقلابی تلقی می‌شود که کمترین دواعی بر کذب و تحریف را دارد. این است که گرچه غلو، اغراق، ابهام، غلط و خدای ناکرده خلاف‌گویی در خاطرات هر کسی مذموم و منحرف‌کننده تاریخ است اما در بیان و قلم ایشان و همه انقلابیون، مذموم‌تر و خطرناک‌تر است چه اینکه دواعی و قرائن پذیرش روایت و حتی تحلیل‌های ایشان برای محققین پذیرفتنی‌تر و غیر قابل تردیدتر می‌نماید. در مسیر واکاوی اشکالات و ایرادات وارد بر خاطرات جناب آقای هاشمی رفسنجانی،

تأمل و تحقیق پیرامون روش خاطره‌گویی ایشان، ضروری است؛ چه اینکه با نقد روش‌ها، ریشه‌یابی تحریفات و به تبع آن نقد محتوا- نیز صورت می‌پذیرد.

با توجه به مطالب پیش گفته، نوشتار حاضر با رویکرد نقد سبک خاطره‌نگاری و عدم تمرکز بر نقد محتوایی- در پی خوانش مستند برخی اشکالات در کتاب خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی است. این اشکالات بر محور کتاب *دوران مبارزه* ایشان طرح شده، و بدیهی است با مراجعه به دیگر مجلدات خاطرات ایشان، ایرادات بیشتری احصا خواهد شد.

۱. روایت کاریکاتوری از وقایع انقلاب و محوریت دادن به نقش خود

روایت کاریکاتوری از حوادث انقلاب اسلامی و محوریت دادن به نقش خویش، از مهم‌ترین نقدهای وارد به خاطره‌نویسی جناب آقای هاشمی رفسنجانی است. در واکاوی چنین رویه‌ای، پررنگ نمودن فعالیت‌های مبارزاتی شخص ایشان و محوریت دادن به آنها در روایت وقایع مربوط به انقلاب اسلامی، و در نهایت محدود کردن روایت وقایع، به زاویه نگاه یک شخص، از جهات متعدد مورد توجه است. نقل کاریکاتوری حوادث انقلاب اسلامی- که با گزینش و حذف و اضافات تعمدی همراه است- در نهایت به انکار غیر مستقیم برخی وقایع و کم‌رنگ جلوه دادن حضور بسیاری از شخصیت‌های مبارز- که به هر دلیل در خط فکری راوی نیستند- منجر خواهد شد. گرایش به چنین رویه‌ای می‌تواند زمینه‌ساز تحریف‌های فراوانی در تاریخ باشد؛ چه اینکه در نتیجه آن، هم نقش راوی به طور غیر واقعی پررنگ‌تر از آنچه بوده نمایش داده می‌شود که موجب مصادره مبارزه به نفع یک شخص خواهد شد و هم زحمات دیگر مبارزان نادیده انگاشته می‌شود که به رنجش ایشان ختم خواهد شد و این هر دو اتفاق، تاریخ‌پژوهان و محققان را در رسیدن به قضاوتی واقعی و عادلانه در مورد اتفاقات و اشخاص، به اشتباه می‌اندازد. نمونه‌های فراوانی از این نوع روایت کاریکاتوری را در کتاب *دوران مبارزه* می‌توان سراغ گرفت که در ادامه به برخی از این نمونه‌ها اشاره می‌رود.

الف. مبارزه مسلحانه: پررنگ نمودن تأثیرات مبارزات مسلحانه- که شخص آقای هاشمی مدت‌ها از آن پشتیبانی نموده است- یکی از این نمونه‌هاست که در نتیجه آن، مبارزات سیاسی- فرهنگی که شخص امام خمینی (ره) به عنوان محوریت چنین اندیشه مبارزاتی بوده‌اند، کم‌اثر و کم‌رنگ جلوه داده شده است. در مورد بخش اول، گفتنی آنکه ایشان برای اثبات اثرمندی مبارزات مسلحانه- به رغم نهی مکرر امام در این موضوع و





نیز روشن شدن آثار مخرب این حرکت - بارها در کتابش از کارکرد مبارزاتی گروه‌های مسلح و اثرات مثبت حرکت‌های مسلحانه به نیکی یاد می‌کند و نقش آنها را در نهضت و مبارزه پررنگ جلوه می‌دهد:

گروه‌های مسلح و متشکل، با محوریت دو سازمان نیرومند به نام سازمان مجاهدین و سازمان چریک‌های فدایی خلق ایران، و در غیاب حضرت امام با داعیه‌هایی ناگهان در صحنه حضور یافتند، با گزینش سنجیده زمانی مناسب.^۱

نمی‌توان این واقعت آشکار را منکر شد که در تقویت نهضت اسلامی نیز، این جریان [سازمان مجاهدین خلق] بی‌تأثیر نبوده است که ارزیابی آن، موضوع پژوهش و تحلیلی است پیچیده و ظریف، به دور از تنگ‌نظری و تعصب!^۲

آقای هاشمی ضمن تحلیل گرایش گروه‌های مختلف به سمت مبارزه مسلحانه، در پی انگیزه‌شناسی بچه‌مسلمان‌ها، بعد از ذکر نام اعضای گروه مؤتلفه و حزب ملل اسلامی، زمینه پیدایش سازمان مجاهدین خلق را هم، انگیزه‌های مذهبی می‌داند و اعضای اولیه آن را افراد مخلصی می‌داند که «به این نتیجه رسیده بودند که با شیوه نهضت آزادی به جایی نخواهند رسید». وی در ادامه تأکید دارد که اعضای سازمان منحرف مجاهدین، «شاید از همه [گروه‌های مسلح مسلمان دیگر]، عمیق‌تر برنامه‌ریزی کردند.»^۳

نوع نگاه آقای هاشمی در توجیه مبارزه مسلحانه با توجه به تصریح وی در تعبیر «دفاع مسلحانه» به جای عبارت «مبارزه مسلحانه»، قابل فهم است، آنجا که می‌گوید:

مبارزه ما... قبل و بعد از ۱۵ خرداد... مبارزه مسلحانه نبود، مبارزه سیاسی بود. منتها گاهی به دفاع کشیده می‌شدیم، دفاع مسلحانه.^۴

در روایت آقای هاشمی، گاه وجود گروه‌های مسلح به عنوان یک ضرورت تاریخی در هندسه نهضت و مبارزه، جلوه‌نمایی می‌کند:

البته در اوج خفقان و فشارهای وحشیانه رژیم، برای اینکه فسادهای رژیم بی‌جواب نباشد، مبارزات مسلحانه هم تشویق می‌شد؛ زیرا اولاً

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، دوران مبارزه؛ خاطرات تصویرها، اسناد و گاه‌شمار هاشمی رفسنجانی، زیر نظر محسن هاشمی، تهران، دفتر نشر معارف انقلاب، ۱۳۷۶، ج ۱، ص ۴۲.

۲. همان، ص ۴۵.

۳. همان، ص ۱۸۶.

۴. همان، ص ۲۳۹.

در آن شرایط صدای گلوله و انفجار و بمب رساتر از اعلامیه و سخنرانی بود؛ و ثانیاً رژیم را متوجه می‌کرد و خطر سلب امنیت و تلخ شدن ذائقه حکومت پرستان پهلوی، ترمزی بود بر فشارهای ظالمانه؛ و ثالثاً حالت تشفی و امید برای مبارزات می‌شد.^۱

در بخش‌هایی از کتاب *دوران مبارزه* باور راوی به نقش پر دامنه مبارزات مسلحانه در نهضت نمودی واضح‌تر دارد:

تبلیغاتی که در اطراف این گروه‌ها [مبارز مسلح] شد، موج نیرومندی به نفع مبارزه ایجاد کرد. بعضی از افراد این‌ها با مقاومت‌ها، جسارت‌ها و برخورد‌هایی که در بازجویی‌ها و دادگاه‌ها داشتند موج‌آفرین بودند. کسانی هم که تحت تأثیر آن جریان بودند، قهرمانی‌هایی از این‌ها نقل می‌کردند - که گاهی واقعیت داشت و گاهی هم مبالغه و تبلیغات بود - که نقل محافل و مجالس می‌شد و اثرش در جامعه کاملاً محسوس بود.^۲

تحلیل‌های اینچنینی جناب آقای هاشمی را بر آن داشته که «ارزیابی مثبتی از این‌ها» یعنی مجاهدین خلق^۳ داشته باشد و از مجموعه مجاهدین خلق و دیگر گروه‌های مسلح «نقطه ضعف قابل ملاحظه‌ای به نظر» ش نرسد! و در نهایت «در موضع حمایت از این جریان»^۴ قرار بگیرد و سیاست کلی‌اش حمایت از منافقین باشد؛ گرچه «این حمایت بدون وابستگی حزبی و گروهی و رفتن در تشکیلات‌شان»^۵ باشد.

این تعبیر روشن می‌کند که مبارزات مسلحانه در نظر ایشان جایگاه مهمی در نهضت داشته که مبارزات سیاسی فاقد آن بوده است. عدم توجه کافی به نقش علمای مجاهدی که مبارزه را در قالب موعظه، سخنرانی، اعلامیه، تبلیغ، کادرسازی و آگاه‌سازی مردم از طریق صدور انقلاب به اقصی نقاط کشور، پی‌گیری می‌کردند، نشان از کاریکاتوری بودن روایت آقای هاشمی رفسنجانی در مورد وقایع نهضت دارد.

اشاره ظریف جناب آقای هاشمی به گروهی که مخالف مبارزه مسلحانه و قائل به مبارزه سیاسی و کادرسازی بودند، در نهایت به تخطئه این جریان می‌انجامد تا ثابت

۱. همان، ص ۲۴۰-۲۳۹.

۲. همان، ص ۲۴۹.

۳. همان، ص ۲۵۷.

۴. همان.

۵. همان، ص ۲۵۸.





شود که ایشان پس از گذشت سال‌ها از حوادث نهضت، هنوز عمیقاً به نقش مبارزات غیر مسلحانه در نهضت، اعتقادی ندارند:

آن روزها این منطق رایج شده بود؛ همه جا مطرح بود و با بعضی از دوستان - که تا آخر هم با ما بودند- این بحث را داشتیم؛ آنها می‌گفتند پیش از کادرسازی و تربیت نیرو، مبارزه درست نیست... ما هم ضرورت کادر را قبول داشتیم ولی معتقد بودیم که اگر برویم در خانه‌هایمان برای کادرسازی، هیچ‌وقت کادری ساخته نمی‌شود، ما هم هضم محیط می‌شویم. می‌گفتیم باید مبارزه کنیم، در جریان مبارزه، کادر هم ساخته می‌شود. میان دوستان مبارز ما هم این دو نظر وجود داشت. بر همین اساس، در سال‌های آخر، تقسیم کار کردیم: ما عهده‌دار پرخاشگری و حضور در صحنه مبارزه شدیم، جمعی از دوستان هم ضمن وفاداری به مبارزه، وقت خود را صرف تربیت نیرو و کادرسازی می‌کردند، ولی در عمل کادرهای مؤثر در انقلاب و مؤثر در امور اداری بعد از انقلاب در میدان مبارزه ساخته شده بودند. بعد از پیروزی، همان دوستان گفتند حالا فهمیدیم که منطق شما درست بود.^۱

ایجاد تناسب تحریفی آقای هاشمی بین اعتقاد به نظریه کادرسازی در نهضت - که از طرف علمایی مانند آیت‌الله مصباح مطرح می‌شد - و تأسیس دارالتبلیغ - که اساساً به منظور تخمیر نهضت و در جهت مقابله با آن به وجود آمده بود - روشی است که آقای هاشمی در تقبیح اندیشه مبارزاتی رقیب خود به کار گرفته است.

هاشمی رفسنجانی در بخش جمع‌بندی خاطراتش پیرامون مبارزات مسلحانه، غیر از امام خمینی (ره)، همه روحانیت را موافق مبارزات مسلحانه وانمود می‌کند و اذعان دارد: «از موضع امام که بگذریم، روحانیت در تمام مبارزات مسلحانه گذشته، بیش و کم حضور داشته است.»^۲ وی در توضیح این ادعای کلی، مصادیقی را ذکر می‌کند که حضور در جریان فداییان اسلام، حضور آیت‌الله انواری در جریان مؤتلفه و حمایت تعدادی دیگر، حضور محمدجواد حجتی کرمانی در حزب ملل اسلامی، و در آخر حمایت تعدادی از روحانیون از مجاهدین خلق که در این میان نام آیت‌الله طالقانی و خود آقای هاشمی برده می‌شود، نمونه‌هایی از این حمایت‌ها ذکر می‌شود.

۱. همان، ص ۱۸۸.

۲. همان، ص ۲۴۹.

گرچه غلو، اغراق، ابهام، غلط و خدای ناکرده خلاف گویی در خاطرات هر کسی مذموم و منحرف کننده تاریخ است اما در بیان و قلم انقلابیون، مذموم تر و خطرناک تر است چه اینکه دواعی و قرائن پذیرش روایت و حتی تحلیل های ایشان برای محققین پذیرفتنی تر و غیر قابل تردیدتر می نماید

همان طور که پیداست، تطبیقات، ادله، و امثله آقای هاشمی هیچ تناسبی با مدعای کلی وی ندارد و در این مورد نیز در حرکتی آرام، مغالطه هنرمندانه ای صورت گرفته است؛ چراکه او در فراز نخست چنین وانمود می کند که غیر از شخص امام خمینی (ره)، بقیه روحانیون از مبارزات مسلحانه حمایت می کرده اند و در پی این مسئله می خواهد ارتباط ارگانیک نهاد روحانیت با چنین مبارزاتی را اثبات کند، اما با بیان مصادیق و نمودهای تاریخی این حمایت، معلوم می شود که حمایت روحانیت از مبارزات مسلحانه

تنها منحصر به عملکرد چند روحانی انقلابی است که از قضا دارای کرسی های علمی یا جایگاه اجتماعی طراز اولی در حوزه علمیه و نهاد روحانیت نیستند. از دیگر سو، تعداد پرشماری از علمای معاصر که از یاران انقلاب و امام نیز بودند، را سراغ داریم که نه تنها هیچ حمایتی از مبارزات مسلحانه نکرده اند که موارد متعددی از نهی جوانان مبارز توسط آنها را شاهدیم. نهی صریح آیت الله ربانی شیرازی از اقدام مسلحانه گروه ابوذر،^۱ و عدم همراهی بزرگانی مانند آیت الله مصباح یزدی با جریان مبارزات مسلحانه و تمرکز بر کادرسازی و مبارزه سیاسی - فرهنگی، نمونه های واضحی از مخالفت استوانه های علمی بزرگان حوزه با مبارزات مسلحانه است. از این گذشته، مخالفت بسیاری از مراجع تقلید هم تر از امام با اصل نهضت نیز نه به معنای مخالفت با استبداد و استعمار که به خاطر حضور جریانات مبارز مسلح در صفوف انقلابیون تفسیر پذیر است. با نگاهی منصفانه و با تکیه بر مستندات تاریخی می توان قاطعانه گفت که بخش اعظم مبارزین مانند امام قائل به مبارزه مسلحانه نبوده، در پی آگاهی مردم و مبارزات سیاسی بوده اند. حمایت های برخی روحانیون از مبارزات مسلحانه در جریان نهضت امام (ره) - به رغم مخالفت و نهی شخص امام (ره) - را باید منحصر به افرادی دانست که قائل به نوعی التقاط در مبارزه بوده اند و می خواستند از هر وسیله ای برای هدف مقدس شان استفاده برند و بدیهی است که این رویه از فقها و علمای تراز اول بعید و ابعاد است چرا که اقدامات گروه هایی مانند

۱. در اعترافات اعضای گروه ابوذر آمده است که اعضای این گروه دو مرتبه به منظور کسب تکلیف، نزد آیت الله ربانی شیرازی آمدند و هر دو بار پاسخ منفی شنیدند. ایشان فرمود: «این کار شما صحیح نیست و مخالف دستورات اسلام می باشد...». برای اطلاعات بیشتر رک: سید حمید روحانی، نهضت/ امام خمینی، تهران، پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی، ج ۴، ص ۲۳۵-۲۳۴.





آقای هاشمی رفسنجانی برای اثبات اثرمندی مبارزات مسلحانه - به رغم نهی مکرر امام در این موضوع و نیز روشن شدن آثار مخرب این حرکت - بارها در کتابش از کارکرد مبارزاتی گروه‌های مسلح و اثرات مثبت حرکت‌های مسلحانه به نیکی یاد می‌کند و نقش آنها را در نهضت و مبارزه پررنگ جلوه می‌دهد

مجاهدین - حتی قبل از تغییر ایدئولوژی - با هیچ آبی تطهیرپذیر نبود و اساساً چنین نحوه ترور و مرگی در اسلام مبنا ندارد، حتی اگر عاملین آن مسلمان باشند و نام خود را مجاهد بگذارند و از حمایت افرادی مثل آیت‌الله طالقانی و هاشمی برای خود وجه دینی پوشالی ساخته باشند. اغلب علمای تبعیدی را باید در صف حامیان اندیشه مبارزاتی امام (ره) و از مخالفان مبارزات

مسلحانه و مشی مبارزاتی آقای هاشمی رفسنجانی دانست. چه اینکه سخنرانی، درس و روشنگری ایشان در شهرهای مختلف ایران زمینه‌ساز اصلی پیروزی انقلاب اسلامی و تربیت کادر انقلاب اسلامی بوده است. گفتنی آنکه اشکال اساسی به جناب آقای هاشمی حمایت بی ضابطه از یک سازمان تروریستی است که ترورهای آن با هیچ ضابطه دینی قابل تحلیل نبوده، جز نقاب نفاق اعضای این سازمان نمی‌توان رنگ و بویی از دین‌مداری در فعالیت‌های آنها یافت و بدیهی است از این نظر حمایت بدون آنکه اطمینان به دینی بودن ماهیت یک حرکت انقلابی وجود داشته باشد، یک خطای راهبردی از هاشمی رفسنجانی در مبارزه است؛ و از این رو حمایت برخی بزرگان از گروه مؤتلفه در ترور منصور - که با حجت شرعی انجام شده است - هیچ با منطق آقای هاشمی در حمایت از مجاهدین خلق قابل قیاس نیست. گرچه این هر دو خلاف مشی مبارزاتی امام راحل بوده، ایشان حتی از حرکت مؤتلفه نیز حمایت نکرده‌اند.

با توجه به این تحلیل، علت تأکید و تکیه برخی از مبارزین آگاه و دوراندیش مانند آیت‌الله مطهری و مصباح بر تربیت نیروهای مبارز اصیل و توجه ویژه به امور فکری و اعتقادی، مشخص می‌شود و همینان از طرف امام و رهبری به عنوان کسانی که جوان انقلابی باید چهارچوب فکری‌اش را از ایشان بگیرد، معرفی می‌شوند و نه مبارزینی مثل آقای هاشمی که در عمل از همه ابزارها - هر چند نامقدس و غیر اصیل - برای وصول به پیروزی انقلاب و مبارزه استفاده می‌کردند و با گروه‌های منحرف مرزبندی فکری مشخصی نداشتند.

ب. وقایع داخل سربازخانه: آقای هاشمی رفسنجانی در حالی که کمترین اشاره - را به مبارزات روحانیون تراز اول حوزه علمیه - که قائل به مشی مبارزات سیاسی بودند - دارد،



همزمان حادثی که خود حضور نداشتی را اموری قهری یا غیر مهم جلوه می‌دهد و از طرف دیگر مختصات نهضت را بر اساس نقش آفرینی خود در برهه‌های مختلف ترسیم می‌کند و حوادث مربوط به خود را اساسی‌ترین اتفاقات نهضت تلقی می‌نماید. به عنوان نمونه حادثه خونین پانزده خرداد که جرقه اصلی انقلاب اسلامی از آنجا شکل می‌گیرد، صرف عدم حضور جناب آقای هاشمی حادثه‌ای طبیعی جلوه داده شده که هیچ طراحی دقیق و برنامه‌ریزی خاصی برای آن صورت نگرفته بوده است:

هر چند که من در زمان وقوع حادثه [۱۵ خرداد] در سرباز خانه بودم، اما با حضوری که در حوادث زمینه‌ساز آن داشتم و حضوری که در بهره‌برداری از پیامدهای آن پیدا کردم، می‌توانم بگویم طراحی دقیقی برای این حادثه نبود، نه از طرف رژیم، نه از طرف ما و نه عوامل خارجی. سلسله حوادثی در جریان مبارزه پیش آمد و به طور طبیعی منتهی شد به این حادثه...^۱
 حرکت، حرکتی بود طبیعی و مردمی، با انگیزه مذهبی، و ۱۵ خرداد انفجار خشم و عواطف مردم بود، بی آنکه هدایت و سازماندهی خاصی داشته باشد...^۲

این در حالی است که وی حوادث نه چندان تأثیرگذار و مهم مربوط به سربازی‌اش را آنچنان با حرارت و حماسه‌سازی تعریف می‌کند که انگار این حوادث کوچک، نقش محوری در آغاز و هدایت نهضت داشته است:

در ایام عاشورا روحیه مذهبی بر آن فضا حاکم بود. باغ شاه یک پارچه عزاداری بود... بیست و چند جلسه روضه در هر گوشه باغ شاه بود و در هر جلسه یکی از ما مشغول سخنرانی و روضه‌خوانی... شاید چنین برنامه‌ای با این گستردگی در آن سال استثنایی بود، هم به دلیل حضور ما، و هم متأثر از جو بیرون...^۳

در [اردوگاه] چیتگر روی بعضی چادرها شعار مرگ بر شاه نوشته شد، شعارهایی هم به نفع امام... این در یک اردوگاه صحرائی مسئله حادی بود، از چشم من می‌دیدند ولی مدرکی نداشتند. در بازگشت یکی از افسران به من گفت در ستاد، صحبت از تو بود؛ احتمالاً ضد اطلاعات تعقیب خواهد کرد. این در حقیقت خطاری بود به من که در زمینه‌های

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۸۱.

۲. همان، ص ۱۸۳.

۳. همان، ص ۱۵۷.



فرار من مؤثر بود. البته شعارنویسی کار من نبود! از اینجا معلوم می‌شود که در همه فعالیت‌ها نقش اصلی از من نبود، من تأثیر کلی داشتم.^۱

در مرخصی‌ها دو، سه بار خدمت امام هم رفتیم؛ دیگران هم بودند. پیامی برای امام از پادگان فرستادم، چون احتمال می‌دادم که برای حل این مشکل [سربازگیری از طلاب] و رفع گرفتاری از طلبه‌ها از امام امتیازی بگیرند... پیامی که برای امام فرستادم مؤثر بود. در یکی از سخنرانی‌ها یا بیانیه‌ها به آن اشاره کردند. البته دقیقاً نمی‌دانم تا چه حد در آن اظهارات، پیام من مؤثر بود.^۲

آن روزها هنوز تفنگ ژ. ۳ نیامده بود. م. ۱ تفنگ سازمانی بود که قطعات زیادی داشت و باز و بسته کردنش نسبتاً سخت بود. من در این زمینه رکورد را شکستم، همه قطعات را باز می‌کردم و به سرعت می‌بستم.^۳

در کلاس‌های آموزشی در دوره سربازی [با اشاره‌ای، به سرعت مطلب را می‌گرفتم، در حالی که برای سربازان دیگر - اغلب عامی و بی‌سواد بودند - فهم مطالب، با توضیح هم دشوار بود. بیان من از افسرها هم بهتر بود. سربازان به شنیدن مطالب از من رغبت بیشتری داشتند. وقتی که از سربازان می‌خواستند درس را بازگو کنند، من پیش‌قدم و داوطلب می‌شدم. گاهی هم به بهانه بیان درس کلاس، مطالب اجتماعی دیگری می‌گفتم، بحث را عوض می‌کردم. مثلاً یک روز افسر تدارکات برای تأکیدی بر نگهداری اموال و ابزار و لباس‌هایی که در اختیار سربازان بود، آمار و ارقامی داد و نتیجه‌گیری کرد که اعلیحضرت برای هر سرباز ماهیانه شش هزار تومان هزینه می‌کند. که در این میان تبلیغی هم برای شاه می‌خواست بکند. نوبت من شد که درس را توضیح بدهم، من از دریچه دیگری وارد شدم و به سربازها گفتم: این طور که ایشان می‌گفت اینها اموال شاه است که به ما می‌دهد و منتی هم بر ما می‌گذارد که ما را آورده‌اند اینجا و خرج مان می‌کنند. اگر به این صورت به مسئله نگاه کنیم، تأثیر آن کم است برای ما، اگر بدانیم که این اموال مال خودمان است خیلی فرق می‌کند. این خرج را شاه نمی‌کند، از خزانه مملکت

۱. همان، ص ۱۵۵.

۲. همان، ص ۱۵۵-۱۵۳.

۳. همان، ص ۱۵۵.

ایجاد تناسب تحریفی آقای هاشمی بین اعتقاد به نظریه کادر سازی در نهضت - که از طرف علمایی مانند آیت الله مصباح مطرح می شد - و تأسیس دار التبلیغ - که اساساً به منظور تخمیر نهضت و در جهت مقابله با آن به وجود آمده بود - روشی است که آقای هاشمی در تقبیح اندیشه مبارزاتی رقیب خود به کار گرفته است

خرج می کند. مملکت یعنی خود ما، مالیاتی که پدرهای شما می دهند... با این بیان، جنبه مثبت درس را توضیح دادم و جنبه تبلیغاتی آن را به کلی نفی کردم.^۱

پ. کمیته سوخت: از جمله موارد دیگر می توان به حضور وی در کمیته سوخت اشاره کرد که در نتیجه آن، ایشان با حضور در جنوب ایران، سخنرانی هایی در حل مشکل اعتصابات ایراد

می کند که به نظر خودش آن سفر و این سخنرانی ها بسیار پر ثمر بوده است:

... من در محل تعمیر گاه مرکزی شرکت نفت در آبادان سخنرانی کردم... سخنرانی من زمینه را به کلی تغییر داد و پیش داوری ها و مخالفت ها و بدبینی ها را از بین برد... زمینه مساعد شد و اعتصابیون با هیئت [حل مشکل سوخت] صمیمانه همکاری کردند... در این سفر، علاوه بر آبادان، از خارک، اهواز و گوره بازدید کردیم و سرانجام به شیراز رفتیم. پالایشگاه آنجا هم مسئله داشت... در مسجد و کیل در جمع مردم شیراز سخنرانی کردیم. سفری کاملاً موفق بود و بسیار جالب. خیلی مهم جلوه کرد و تأثیر عمده ای داشت. هم از نظر رژیم، هم از نظر مردم که مشکلات شان حل شد و هم از نظر ناظران بین المللی و خارجی.^۲

این ادعاها در حالی مطرح می شود که در کوران فراگیری انقلاب اسلامی در اقصی نقاط کشور، فعالیت هایی از این دست کم نبوده است و از این گذشته، نوع اعتصابات به انگیزه ساقط کردن رژیم شاه و حمایت از انقلاب اسلامی شکل یافته بود و در چنین فضایی بدیهی است مردم آمادگی لازم را به منظور رفع اعتصابات به امر امام (ره) داشته اند و تمام حیثیت کمیته از اعتبار مردمی ایشان ناشی می شده است؛ اگر چه دقت در پرهیز از حاشیه آفرینی بی مورد و حرکت بر مدار آرمان های اصیل انقلاب توسط آقای هاشمی در موفقیت این مأموریت، نقش اساسی داشته است. پس اولاً ادعای اثرمندی بین المللی

۱. همان، ص ۱۵۴.

۲. همان، ص ۳۲۶-۳۲۵.





حمایت روحانیت از مبارزات مسلحانه تنها منحصر به عملکرد چند روحانی انقلابی است که از قضا دارای کرسی‌های علمی یا جایگاه اجتماعی طراز اولی در حوزه علمیه و نهاد روحانیت نیستند. از دیگر سو، تعداد پرشماری از علمای معاصر که از یاران انقلاب و امام نیز بودند، را سراغ داریم که نه تنها هیچ حمایتی از مبارزات مسلحانه نکرده‌اند که موارد متعددی از نهی جوانان مبارز توسط آنها را شاهدیم

سخنرانی‌های آقای هاشمی در جریان سفر به جنوب، نیازمند تعاضد با اسناد و قرائن بسیار است و ثانیاً موفقیت کمیته سوخت پیش از آنکه مرهون تلاش اعضا باشد، متکی و متوقف بر اعتبار مردمی امام راحل (ره) بوده است و از این رو هیچ یک از اعضای کمیته نمی‌تواند و نباید نقشی بیش از حد و انحصاری برای خود تصور کند.

ت. مدیر بیت بیت امام: یکی دیگر از مصادیق اصلی روایت کاریکاتوری در خاطرات آقای هاشمی، ادعاهای غیر واقعی

ایشان پیرامون نقش خود در میان اطرافیان امام است. در روایت آقای هاشمی آمده است که:

من و شماری از دوستان هم‌مباحثه به امام نزدیک و نزدیک‌تر شدیم، هم در وارد کردن امام به جلوس در ایام عید و عزاء... نقش داشتیم، و هم به شکلی در گرداندن بیت ایشان.^۱

ادعای ورود امام به جلوس در مراسم عید و عزاء و مهم‌تر از آن، ادعای گرداندن بیت امام در حالی مطرح شده است که اولاً اصل جلوس امام در مراسم عید و عزاء مورد تردید جدی است چرا که اساساً امام در زمان حیات آیت‌الله بروجردی و حتی مدت‌ها بعدتر از آن بنایی بر چنین رویه‌هایی که شائبه مرجعیت دارد، نداشته‌اند و ثانیاً اگر قرار بوده کسی امام (ره) را در چنین موقعیت‌هایی وارد کند، حلقه اول شاگردان ایشان که در میان آنها اشخاصی مانند حضرات آیات مطهری، منتظری، بهشتی، سبحانی و... دیده می‌شوند بودند و اصلاً نوبت به آقای هاشمی نخواهد رسید. ثالثاً وقتی امام (ره) حاضر نمی‌شود حتی در رحلت آیت‌الله بروجردی مجلس عزاء اقامه و در آن جلوس کند، و هیچ کس را یارای آن نیست که ایشان را به چنین مراسمی وارد کند، چگونه از کسی در حد آقای هاشمی - که در آن زمان طلبه جوانی بیشتر نیست - چنین مهمی برمی‌آید. این مسئله در خاطرات جناب آقای هاشمی هم به این صورت تأیید شده است:

در جریان تشییع جنازه آقای بروجردی و مراسم یادبود - در حالی که

کشمکش‌هایی در این‌گونه موارد دیده می‌شود- امام از اعلام مجلس پرهیز داشتند که مبادا شائبه‌ای پیش بیاید؛ داوطلب نوشتن رساله نبودند.^۱

از این گذشته بهتر بود جناب آقای هاشمی می‌فرمودند که دقیقاً چه نقشی در بیت امام (ره) داشته‌اند و اداره چه اموری از بیت به عهده ایشان و هم‌بحث‌هایشان بوده است؛ زیرا بر اساس اسناد و قرائن، اساساً امام (ره) بیت آنچنانی نداشته‌اند که در اداره‌اش نیاز به افراد زیادی از جمله آقای هاشمی باشد و اگر هم بیت ایشان نیاز به مدیرانی داشته‌وقتی افراد موجهی مانند آیت‌الله سید مصطفی خمینی حضور دارند، چه جای نقش آفرینی برای کسانی مثل آقای هاشمی می‌ماند؟!

ث. جزوه ولایت فقیه: در موضوع انتشار «جزوه ولایت فقیه» نیز در کتاب دوران مبارزه نقش پررنگی برای آقای هاشمی رفسنجانی تصویر شده است که با نظریات تهیه‌کنندگان این جزوه در نجف هم‌خوانی ندارد. در مقدمه کتاب خاطرات آقای هاشمی آمده است:

در پی طرح بحث ولایت فقیه در نجف، نخستین گامی که برای تکثیر جزوه‌های آن برداشته شد، با اطلاع و حمایت بی‌دریغ او [آقای هاشمی رفسنجانی] بود. با این همه، واکنش او در جلسه دوستان صمیمی چنان بود که گویی کمترین اطلاعی در این زمینه ندارد.^۲

گرچه شاید ایشان در تکثیر و توزیع جزوه نقش داشته باشند اما اینکه ادعا شود نخستین گام تکثیر این جزوات توسط وی برداشته شده است، امری غیر واقعی و بعید به نظر می‌رسد چرا که تلاش اساسی مربوط به تنظیم سخنان امام (ره) و چاپ نسخه اولیه آن در نجف و رساندن آن جزوه به مبارزان ایرانی بود که بعد از آن هر کدام از سران مبارزه به تکثیر و توزیع این جزوه در اقصی نقاط ایران دست زدند که برخی از این اقدامات نیز بدون اطلاع دیگر هم‌زمان بوده است.^۳

از این گذشته همان‌گونه که در کتاب خاطرات آقای هاشمی آمده است، بسیاری

۱. همان، ص ۱۱۸.

۲. همان، ص ۴۱.

۳. جناب آقای سید حمید روحانی در مصاحبه با نگارنده این ادعای آقای هاشمی را نادرست دانسته تأکید کردند که گام اول در تکثیر جزوه ولایت فقیه توسط ایشان و برخی همراهانشان از جمله آقای سید هادی موسوی برداشته شد و همه مراحل پیاده‌سازی و چاپ و تکثیر جزوه در نجف صورت پذیرفت و بعداً از طرق مخفی به دست مبارزان ایرانی سپرده شد و آنگاه این افراد هر کدام به نوبه خود در این زمینه گام برداشته‌اند. توضیح بیشتر در مورد انتشار جزوه ولایت فقیه در نجف در جلد چهارم کتاب نهضت/ امام خمینی (ره)، ص ۸۵-۷۵ آمده است.





اشکال اساسی به جناب آقای هاشمی حمایت بی ضابطه از یک سازمان تروریستی است که ترورهای آن با هیچ ضابطه دینی قابل تحلیل نبوده، جز نقاب نفاق اعضای این سازمان نمی توان رنگ و بویی از دین مداری در فعالیت های آنها یافت و بدیهی است از این نظر حمایت بدون آنکه اطمینان به دینی بودن ماهیت یک حرکت انقلابی وجود داشته باشد، یک خطای راهبردی از هاشمی رفسنجانی در مبارزه است

از مبارزین به دلایل امنیتی و نیز مخفی کردن نقش خود به عنوان اخلاص در مبارزه، از علنی کردن فعالیت های خود ابا داشته اند و با وجود این، چگونه شخصی مانند آقای هاشمی مدعی است که نخستین گام در این راه مربوط به شخص اوست؟!

ج. اولین دستگیری: آقای هاشمی در بخش دیگری از خاطراتشان در ادعایی عجیب و البته بدون سند، خود را اولین طلبه ای معرفی می کند که توسط پهلوی ها

دستگیر و زندانی شده است؛ «در واقع اولین بازداشت من سال ها پیش از شروع نهضت و احتمالاً اولین بازداشت یک طلبه در رابطه با مبارزه علیه خانواده پهلوی بود.»^۱ همان طور که می بینید در این عبارت از طرفی نقش بی بدیلی برای خود قائل شده است و از دیگر سو با وارد کردن عبارت «احتمالاً»، محتوای خاطره را از گزاره ای یقینی به گزاره ای «اگری» تبدیل می کند تا در صورتی که ادعایش با اسناد مطابق نباشد، راه فراری برای خود گذاشته باشد.

این ادعای تعجب برانگیز جناب آقای هاشمی در حالی مطرح می شود که طلاب و علمای زیادی در مبارزه با خاندان پهلوی زندانی شده اند که قدمت مبارزات برخی از آنان در محدوده سنی آقای هاشمی تصور ندارد. از این میان، بزرگانی مانند آیات مدرس، شیخ باقر رسولی، شیخ محمد تقی بافقی، شیخ یوسف جیلانی، سید حسن بحر العلوم و علمای زیادی از بلاد مختلف را می توان برشمرد که در زمان پهلوی اول، در مبارزه با خانواده پهلوی دستگیر شده اند!

همچنین در حدود ده سال قبل از آغاز نهضت امام، اعضای فداییان اسلام مانند نوشهید نواب صفوی، سید عبدالحسین واحدی، سید محمد واحدی، سید علی میر عبدالعظیمی، جعفر شجونی^۲ و...، طعم زندان و شکنجه رژیم پهلوی را چشیده اند و نزدیک تر به آغاز انقلاب اسلامی، شهید سید یونس رودباری - اولین شهید نهضت امام

۱. علی اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۴۶.

۲. در زمینه طلاب دستگیر شده در نهضت فداییان اسلام رک: روح الله بهرامی (به کوشش)، *فداییان اسلام: اسنادی از مبارزات جمعیت فداییان اسلام*، تهران، خانه کتاب، ۱۳۹۱.

خمینی (ره) - چند سال پیش از آغاز نهضت - وقتی که در حوزه مشهد تحصیل می کرد - به خاطر فعالیت های سیاسی اش نه تنها بازداشت بلکه به مدت سه ماه - و به نقل دیگر به مدت دو سال - تبعید شده بود.^۱

۲. غلو و اغراق در روایت رویدادهای مربوط به مبارزات

اغراق و غلو به عنوان یکی از آسیب های جدی در روایت رویدادهای تاریخی است که می تواند حقیقت را وارونه جلوه دهد و نمای واقعی وقایع را مخدوش نماید. پرهیز از اغراق خصوصاً در تاریخ نگاری انقلاب اسلامی تا بدان پایه مورد توجه است که معمار کبیر انقلاب اسلامی آن را به عنوان یکی از خطوط قرمز تاریخ نگاری انقلاب اسلامی مطرح و همه را از آن نهی نموده اند که بیان نمونه ای از آن در این بخش خالی از لطف نیست:

مورخی که برای خدا قلم می زند، نه گزاف می گوید و نه کتمان حقایق می کند. اگر می خواهید تاریخی که می نویسید برای اسلام و مسلمین مفید باشد، باید به دور از غرض ورزی باشد، سعی کنید مورخ بی غرضی باشید، مسائل و حوادث را آن طور که واقع شده است شرح دهید. نوشته شما مبالغه آمیز نباشد، پرده پوشی هم در آن نشده باشد، نه اغراق کنید و نه انکار...^۲

گرچه مباحث این بخش از یک نگاه، قابل ادغام با سرفصل پیشین است اما به دیدگاه نگارنده، «ارایه روایت کاریکاتوری از وقایع انقلاب اسلامی» با «اغراق گویی در روایت رویدادهای نهضت»، از نگاه منطقی تفکیک پذیرند و با یکدیگر نسبت «عموم و خصوص من وجه» دارند؛ چه اینکه اغراق گویی امری بسیط است که ممکن است بدون ارایه روایتی کاریکاتوری و بدون کمرنگ کردن نقش دیگران اتفاق افتد و از حیث کثرت مصادیق عموماً کتاب های خاطرات در معرض این آسیب قرار دارند اما ارایه روایت کاریکاتوری امری پیچیده در روایت وقایع است که در نتیجه آن منطق تحلیل وقایع به طور فرآیندی در معرض تحریف قرار می گیرد. به دیگر سخن، گاهی اغراق گویی در جهت روایت کاریکاتوری به استخدام گرفته می شود و گاه روایت کاریکاتوری خالی از اغراق - با دیگر ابزارهای خاص - محقق می گردد و گاهی اغراق گویی به عنوان آسیبی بسیط تنها به روایت غیر واقعی پیرامون نقش راوی منجر می شود. به عبارت دیگر، اغراق گویی

۱. علی ربانی خلخالی، شهدای روحانیت در یکصد ساله اخیر، مدخل «حسینی رودباری، سید یونس (حجت الاسلام)»، قم، مکتب الحسین، ج ۱، ص ۲۲۲.

۲. سید حمید روحانی، نهضت/امام خمینی، تهران، مؤسسه تنظیم و نشر آثار امام، ۱۳۸۱، ج ۱، ص ۱۲-۱۱.





می تواند بدون کم رنگ کردن نقش دیگران وقوع یابد اما روایت کاریکاتوری همیشه در تناسب با متغیرهای فراوان دیگر محقق می شود و ماهیتی اضافی و فرآیندی دارد. با نگاهی منصفانه و علمی به کتاب *دوران مبارزه* نمونه های فراوانی از غلو، اغراق و مبالغه در خاطره نگاری آقای هاشمی رفسنجانی قابل مشاهده است که هر یک به نحوی می تواند خواننده را در مورد مطابقت خاطرات ایشان با واقع، به تردید بیندازد. اغراق در تأثیر گذاری بر روند مبارزات و از آن مهم تر، اغراق در پرداختن به موضوعاتی مانند اثر گذاری بر شخص امام (ره)، در کتاب آقای هاشمی مصادیق فراوان دارد. برای اثبات چنین مدعایی، در این بخش تنها به بیان اجمالی برخی از مصادیق غلو و اغراق در کتاب *دوران مبارزه* می پردازیم که البته در سرفصل های مختلفی از همین مقاله با ذکر آدرس و بیان اصل کلام ایشان، به آنها به طور مفصل پرداخته شده است.

ادعای نقش آفرینی در خروج امام از انزوا و وارد کردن ایشان در مجالس عید و عزا، مطرح کردن نام خود به عنوان اولین طلبه ای که در مبارزه با خاندان پهلوی دستگیر شده است، داعیه تغییر نظریات امام و قانع کردن ایشان در موارد بسیار مانند اجرای اختلاف با سید موسی صدر، تشکیل حزب توسط روحانیت، دخالت روحانیون در امور اجرایی، قبول ندادن دخالت نیروهای ملی و نهضت آزادی در مسئولیت های بعد از انقلاب به امام، غلو پیرامون نقش آفرینی در مورد تکثیر جزوه ولایت فقیه و... نمونه هایی از اغراق گویی در کتاب خاطرات آقای هاشمی است.^۱

۳. نقض مشهورات انقلاب اسلامی

وجود تحلیل های خاص در قالب خاطره نویسی، چندان مسئله بی راهی نیست و در خاطرات شخصیت های سیاسی، نمونه های آن کم نیست اما نکته ای که در تحلیل های جناب آقای هاشمی مورد توجه است، نقض مشهورات انقلاب اسلامی در پوشش این تحلیل هاست. موضوعی که به رغم اهمیت فراوان و چندجانبه اش، در نقدهای موجود از خاطرات آقای هاشمی رفسنجانی کمتر به آن پرداخته شده است.

شاید در نظر خواننده محقق، صرف داشتن تحلیل خاص از یک واقعه نکته ای منفی تلقی نشود و از این حیث، پرداختن به این موضوع را کم ثمر بدانند اما به نظر

۱. مصادیق این سرفصل عموماً در فصل پیشین مورد بررسی قرار گرفت و ارجاعات لازمه ارایه شد. موارد بسیاری از ادعاهای بی سند آقای هاشمی رفسنجانی، در مقاله منتشر نشده ای از فاضل ارجمند داوود امیری تحت عنوان «ادعاهای بی سند در خاطرات آیت الله هاشمی رفسنجانی» گردآوری شده و مورد بررسی قرار گرفته است که امید است در آینده نزدیک به طبع برسد.

نگارنده گرچه هر کسی حق دارد تحلیل و نظر خاص خود را در مورد پدیده‌های تاریخی داشته باشد، اما وقتی افراد در موضع‌گیری‌ها به صورت چندگانه و چندلایه سخن می‌گویند - یعنی نظر واقعی‌شان را به فراخور شرایط زمانی و مکانی، مخفی می‌کنند - ضرورت ایجاب می‌کند که با برجسته کردن برخی از این تحلیل‌ها، نسبت شخصیت‌های سیاسی با مبانی انقلاب اسلامی و اندیشه‌های حضرت امام (ره) مشخص شود.

ادعای ورود امام به جلوس در مراسم عید و عزا و مهم‌تر از آن، ادعای گرداندن بیت امام در حالی مطرح شده است که اولاً اصل جلوس امام در مراسم عید و عزا مورد تردید جدی است چرا که اساساً امام در زمان حیات آیت‌الله بروجردی و حتی مدت‌ها بعدتر از آن بنایی بر چنین رویه‌هایی که شائبه مرجعیت دارد، نداشته‌اند و ثانیاً اگر قرار بوده کسی امام (ره) را در چنین موقعیت‌هایی وارد کند، حلقه اول شاگردان ایشان بودند

به عنوان نمونه، پیرامون رابطه با آمریکا، مواضع متعددی از شخص آقای هاشمی رفسنجانی دیده‌ایم که با گذشت زمان و پس از ارتحال امام (ره)، جهت‌گیری مواضع ایشان متفاوت شده و به شدت علاقه به ارتباط با آمریکا را بروز داده‌اند؛ مسئله‌ای که در زمان حیات امام (ره) هرگز در سطح عمومی طرح نشده است. در این بخش نمونه‌هایی از تحلیل‌های خاص جناب آقای هاشمی - بدون کار تطبیقی - مطرح می‌شود.

الف. شهادت سید یونس رودباری: نوع نگاه ایشان به واقعه فیضیه و شهادت سید یونس رودباری - اولین شهید انقلاب - در این زمینه جالب توجه است:

مدرسه فیضیه کربلای جدیدی شد. مسابقه بود؛ هر کس از صحنه‌ای که دیده بود، مجروحی که با او برخورد کرده بود، اهانتی که به اسلام و قرآن شنیده بود، از این‌ها مرثیه‌ای می‌ساخت و در منابر روضه فیضیه هم جایی باز می‌کرد و حسابی هم اشک می‌گرفت. من در تجربه‌های خودم چند باری روضه فیضیه خواندم، شاهد گریه و شیون مردم بودم. در جریان این مرثیه‌سازی و روضه‌خوانی‌ها، لطیفه‌ها و ظریفه‌های زیادی هم ساخته شد؛ سید یونس رودباری، از پشت‌بام انداختن طلبه‌ها، چپاول و غارت حجره‌ها - که معلوم است در حجره طلبه چیزی جز قوری و چراغ و کتاب و قرآن و امثال این‌ها نبود - هم سوژه گریه گرفتن بود در مجالس عمومی، هم زمینه تفریح و خنده در جلسات خصوصی.^۱

۱. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۴۱-۱۴۰.





پیرامون رابطه با امریکا، مواضع متعددی از شخص آقای هاشمی رفسنجانی دیده‌ایم که با گذشت زمان و پس از ارتحال امام (ره)، جهت‌گیری مواضع ایشان متفاوت شده و به شدت علاقه به ارتباط با امریکا را بروز داده‌اند؛ مسئله‌ای که در زمان حیات امام (ره) هرگز در سطح عمومی طرح نشده است

در این فراز از خاطرات، قضایای فیضیه (شهادت سید یونس رودباری، غارت حجره‌های طلاب و پرت کردن آنان از پشت‌بام مدرسه و...) در قالب طنز، مورد تردید قرار گرفته و ابراز احساسات مردمی در مورد این واقعه، نوعی «مرثیه‌سازی» نامیده شده که در مجالس عمومی مایه اشک و روضه‌خوانی است و در مجالس خصوصی، مایه تفریح و خنده!!

ایشان با طرح مسئله فیضیه، کنایات و طعنه‌های مبتذل و تلخی به جریان وارد می‌کند که بیش از پیش به مشی سیاسی و صبغه حوزوی ایشان برمی‌گردد و گویای بسیاری از رویه‌های آقای هاشمی است که در امام-رضوان‌الله‌علیه- و بسیاری از مبارزان از آن سراغ نداریم. زیر سؤال بردن شهادت سید یونس، ایجاد تردید در مورد از پشت‌بام انداختن طلاب و غارت حجره‌های طلاب و تمسخر وقایع فیضیه در مجالس خصوصی، جدای از آنکه با نظریات رایج در میان مبارزین هم‌خوانی ندارد و به نوعی تحلیل اختصاصی ایشان از این واقعه است، دلالت بر غربت شهدای فیضیه دارد. بیان تعابیر تلخی مانند اینکه «در جریان این مرثیه‌سازی‌ها و روضه‌خوانی‌ها، لطیفه‌ها و ظریفه‌های زیادی ساخته می‌شد»، «هم سوژه گریه گرفتن بود در مجالس عمومی، هم زمینه تفریح و خنده در جلسات خصوصی» و... هم نشان از روحیه خاص ایشان دارد که رقت قلب مردم و گریه آنان در رثای مظلومیت طلاب فیضیه را به سخره می‌گیرد و هم از رویه دوگانه وی در ارتباط با مردم نشان دارد. این در حالی است که موضوع شهادت سید یونس و دیگر وقایع فیضیه در سخنان امام (ره) تصریح شده و از مشهورات انقلاب و امری تردیدناپذیر است. مگر آنکه جناب آقای هاشمی سندی برای این تحلیل خاص خود به دست بدهد.

ب. اجرای متمم قانون اساسی و عدم نیاز به انقلاب: نکته دیگری که بسیار مورد توجه است تحلیل آقای هاشمی در مورد اصل وقوع انقلاب اسلامی است که در آن «حداکثر خواست روحانیت و شخص او اجرای متمم قانون اساسی» معرفی شده و به نظر او:

اگر مشروطه واقعی و قانون اساسی اجرا می‌شد، حتی اگر متمم قانون اساسی که شاه باید حکومت نکند و سلطنت بکند اجرا می‌شد و این اتفاق می‌افتاد و موارد دیگر را هم مراعات می‌کردند، فکر می‌کنم بخشی



از خواسته‌ها هم تخفیف می‌یافت و با آمدن مردم در صحنه... به شیوه دموکراتیک به اهداف می‌رسیدیم و در این صورت نیاز به انقلاب کردن نبود!^۱

این در حالی است که خود ایشان در خاطراتش تصریح کرده که امام(ره) از ابتدا به دنبال براندازی سلطنت پهلوی بوده است:

از روز اول، انگیزه امام مبارزه با شخص شاه و رژیم او بود؛ هر چند که در این جهت همه با امام هم‌سو نبودند. شخص امام چنین هدف و انگیزه‌ای داشتند و از هر فرصتی با هوشیاری استفاده می‌کردند.^۲

موارد بسیار دیگری در خاطرات و تحلیل‌های جناب آقای هاشمی وجود دارد که به منظور پرهیز از تطویل، به ذکر نمونه‌های دیگر نمی‌پردازیم.^۳ با مراجعه به برخی سخنان جناب آقای هاشمی - مانند آنچه در مصاحبه با زیباکلام گفته است - این تردید ایجاد می‌شود که شاید خود ایشان نیز از جمله همان افرادی بوده باشد که «در این جهت با امام هم‌سو نبودند.»

پ. تفرقه‌افکنی: آقای هاشمی با ذکر خاطراتی از عملکرد خود به جریان تصویب‌نامه، با ورود به مسئله نظر علمای دیگر در مورد موضع‌گیری انفعالی در مقابل عمل علما چنین وانمود می‌کند که عدم رضایت و پذیرش امام(ره) در مورد انفعال سیاسی رژیم در مورد انصراف از تصویب‌نامه انجمن‌های ایالتی و ولایتی، زمینه تفرقه را فراهم کرده است:

... آیت‌الله نجفی به آقای صالحی تلگراف کرده بود که رژیم خواسته‌های علما را پذیرفته است و مسئله تمام شده است. تماس گرفتیم با قم، معلوم شد که امام هنوز راضی نشده‌اند؛ احتمال می‌دادند که رژیم می‌خواهد سر آقایان کلاهی بگذارد، یا تفرقه‌ای بیندازد. آقایان تا حدی متفق شده بودند و همگی در مبارزه شرکت داشتند. رژیم موضع نیم‌بندی گرفته بود. بعضی از آقایان به همان قانع شده بودند. امام نپذیرفتند، که زمینه‌ای بود برای تفرقه؛ اما ایستادگی نیروهای مبارز همراه امام، از تفرقه جلوگیری کرد و در اینجا امام پیروز شدند.^۴

این کلام که نحوه‌ای از انتقاد به امام خمینی در ایجاد تفرقه است، نقش آفرینی مبارزان

۱. صادق زیباکلام، هاشمی بدون روتوش، تهران، روزنه، ۱۳۸۷، ص ۴۳.

۲. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۳۳.

۳. رک: سید حمید روحانی، «روتوش کتاب هاشمی بدون روتوش (۲)»، ۱۵ خرداد، دوره سوم، ش ۲۶.

۴. علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی، همان، ص ۱۲۶.



و اطرافیان امام را عامل اصلی رفع تفرقه می‌داند. حال آنکه به شهادت تاریخ، روشن می‌شود رژیم به هیچ‌وجه قابل اعتماد نبوده و اعتماد دیگران فاقد پشتوانه دقیق سیاسی بوده است.

ت. **امریکا و انقلاب:** دخیل دانستن دولت امریکا در پیروزی انقلاب اسلامی - به دلیل ناامیدی از شاه مریض - یکی دیگر از تحلیل‌های قابل تأمل هاشمی رفسنجانی است که در بخش نخست کتاب ایشان به آن پرداخته شده است:

ناگهان گویی ورق برگشته است و نشانه‌هایی از دوگانگی مهمی در سیاست امریکا نسبت به شاه و رژیمش نمایان شد که ملاقات شاه و راکفلر در جزیره خارک را می‌توان از واکنش‌های مربوط به این دوگانگی دانست. در همین حال، در پاره‌ای مصاحبه‌های شاه، اشاره به وصیت‌نامه‌ای شد که شایعه بیماری وی را دامن می‌زد. نمی‌دانیم، شاید همین بیماری، در دوگانگی سیاست امریکایی اثر نبود. به هر حال، پیروزی کارتر در انتخابات امریکا، شاه و رژیم را نگران کرد. کارتر نیز که ارزیابی درستی از قدرت مذهبیون و حضرت امام در ایران نداشت، با فشار بر شاه برای باز کردن فضای سیاسی کشور، دست به اقداماتی زد که به زودی پشیمانی او و حزبش را در پی داشت، هر چند که دیگر دیر شده بود.^۱

ث. **جایگاه اجتماعی رضاخان:** نوع نگاه آقای رفسنجانی به کارنامه رضاشاه و تصریح به محبوبیت او در میان مردم، نمونه مهمی از تحلیل‌های شاذ آقای هاشمی است:

اگر رضاشاه با روحانیت درگیر نمی‌شد، محبوبیت داشت؛ با کارهایی که کرده بود. مخصوصاً امنیتی که ایجاد کرد. درگیری با عواطف مردم، مراسم روضه امام حسین (ع) و روحانیت، موجب شکست او شد.^۲

پرسش مهمی که از آقای هاشمی رفسنجانی در مورد مدعای ایجاد امنیت توسط رضاخان، قابل طرح است اینکه مصادیق وجود امنیت در دوره استبداد رضاخانی چیست؟ آیا در هنگامه‌ای که از نزدیک‌ترین یاران رضاخان - مانند تیمورتاش، نصرت‌الدوله فیروز، علی‌اکبر داور و... - گرفته تا مخالفان برجسته او - مانند شهید مدرس و میرزاده عشقی و... - هیچ‌کدام از خشم شاهانه در امان نبوده و برخی مانند داور با

۱. همان، ص ۵۰.

۲. همان، ص ۱۲۸.

اندیشه «همه خودپنداری» را باید به عنوان یکی دیگر از ایرادات بارز در خاطره‌گویی آقای هاشمی رفسنجانی دانست که در نتیجه آن، سعی می‌کند قاطبه مبارزین و در برخی موارد همه مبارزین را موافق نظریه خود و همراه با خود نشان دهد. این در حالی است که در بسیاری از موارد این اجماع‌سازی‌ها منشأ واقعی نداشته، تنها به منظور توجیه درستی نظر شخص ایشان صورت پذیرفته است

خودکشی و برخی دیگر به دستور مستقیم شاه کشته شده‌اند، چه تعریف و تصویری از امنیت می‌توان سراغ کرد؟ ایجاد جو خفقان و فضای پلیسی در فضای عمومی جامعه، اجباری کردن کشف حجاب و کشتار مردم مشهد، یورش آزادانه قوای خارجی به پایتخت و تقسیم ایران بین روسیه و انگلستان، همه و همه نمونه‌هایی از ناامنی در دوران پهلوی اول و ضعف شخص شاه در حراست از امنیت ملی در مقابل قدرت‌های خارجی و... بود.

علاوه بر اینکه با ارایه چنین نگاهی نسبت به رضاشاه، در پی آن است که علت اصلی

عقب‌نشینی رژیم را در مسئله «لایحه انجمن‌های ایالتی و ولایتی»، «عبرت‌آموزی از شکست رضاشاه»، و ناشی از «زرنگی رژیم» بنمایاند:

رضاشاه شکست را تجربه کرده بود... این تجربه‌ای بود که در آن مبارزه دو ماهه [در جریان انجمن‌های ایالتی و ولایتی] یک بار دیگر برای خاندان پهلوی تکرار می‌شد. آنها زود متوجه شدند و حرفشان را پس گرفتند. در واقع زرنگی کردند...^۱

اشاره به نقش گروه‌های مبارز مسلح (مانند مجاهدین خلق و چریک‌های فدایی) در پیروزی نهضت و ارایه تحلیلی متفاوت در مورد مسلمان خواندن اعضای مجاهدین خلق، موضوع رابطه با امریکا و مناقشه با امام (ره) بر سر آن، تحلیل خاص در مورد نحوه پایان جنگ و دلیل آن، طبیعی خواندن حضور پرشور مردم در ۱۵ خرداد،^۲ و موارد بسیاری دیگر نمونه‌هایی از نقض مشهورات انقلاب اسلامی و تحلیل خاص آقای هاشمی رفسنجانی است.

۴. همه خودپنداری

یکی از روش‌های رایج خاطره‌گویی آقای هاشمی رفسنجانی آن است که ایشان سعی

۱. همان، ص ۱۲۸.

۲. همان، ص ۱۲۷-۱۲۸.





دارد نظریات خود را نظریاتی اجماعی نشان دهد، همان گونه که سعی دارد خود را همواره با نظریات اجماعی همراه بنمایاند. بنابراین اندیشه «همه خودپنداری» را باید به عنوان یکی دیگر از ایرادات بارز در خاطره‌گویی وی دانست که در نتیجه آن، سعی می‌کند قاطبه مبارزین و در برخی موارد همه مبارزین را موافق نظریه خود و همراه با خود نشان دهد. این در حالی است که در بسیاری از موارد این اجماع‌سازی‌ها منشأ واقعی نداشته، تنها به منظور توجیه درستی نظر شخص ایشان صورت پذیرفته است.

الف. مبارزه مسلحانه: نمونه بارز این رویه در موضوع مبارزات مسلحانه مورد بررسی قرار گرفت که در آن، راوی به دلیل حمایتش از مبارزات مسلحانه سعی داشت همه روحانیون را طرفدار چنین اندیشه‌ای نشان دهد و از آنجا که حضرت امام (ره) صریحاً موضع مخالفتشان را بارها اعلام کرده بودند، مجبوراً ایشان را استثنا کرده، چنین آورده‌اند: از موضع امام که بگذریم، روحانیت در تمام مبارزات مسلحانه گذشته بیش و کم حضور داشته است.^۱

ب. نخست‌وزیری بازرگان: در موضوع نخست‌وزیری مهندس بازرگان نیز ایشان چنین رویه‌ای را پیش گرفته، به رغم مخالفت‌های افراد و گروه‌های متعددی از مبارزین - و مهم‌تر از همه شخص حضرت امام (ره) - با انتخاب بازرگان و قدرت گرفتن نیروهای جبهه ملی و نهضت آزادی، این تصمیم را برخاسته از اجماع مبارزان معرفی می‌کند: به نظر من، همه ما به این نتیجه رسیده بودیم که در زمینه تشکیل دولت از نیروهای نهضت آزادی استفاده شود، که طبعاً آنها از نیروهای جبهه ملی هم استفاده می‌کردند.^۲

این موضوع که «به نظر من، همه ما به این نتیجه رسیده بودیم...»، نشان می‌دهد که او در استظهارش از جمع نیروهای انقلاب اسلامی هم دچار تردید است و هم ترس آن دارد که کسانی این اجماع را خرق کنند و از این رویه خبری را با گمانه‌زنی شخصی و تحلیلی، همراه می‌کند و در روایت خود جای می‌دهد. بهتر بود ایشان اسامی افرادی از مبارزین که با این نظریه موافق بودند را ذکر می‌کرد تا این شائبه منتفی شود که او خواسته نظریه خودش را به همه انقلابیون تسری بدهد. از طرفی این سخن پذیرفتنی نیست چرا که وقتی امام و مبارزین انقلاب اسلامی در دوران غربت مبارزه، هرگز اتکابی به نیروهای غرب زده مانند اعضای نهضت آزادی نداشته‌اند، حال که انقلاب با

۱. همان، ص ۲۴۹.

۲. همان، ص ۳۳۴.

این همه خون دل خوردن به ثمر نشسته است، آیا منطقی و عقلایی است که بپذیریم همه انقلابی‌ها به این نتیجه رسیده بودند که ثمره انقلاب را دو دستی تقدیم گروهی منحرف کنند؟! البته با مرور دقیق روایت آقای هاشمی از جریان نخست‌وزیری بازرگان مشخص می‌شود این نظریه توسط شخص ایشان پیگیری می‌شده است، چرا که او خود به ذهنیت منفی امام به افراد نهضت آزادی تصریح می‌کند و آن را یکی از موانع سپردن امور به آنها می‌شمارد.

مشکلی که در سپردن اجراییات به افراد نهضت آزادی داشتیم این بود که امام ذهنیت خوبی نسبت به احزاب نداشتند... بر اساس چنین ذهنیتی سپردن مسئولیت به مهندس بازرگان را مشروط کردند به این که ایشان و همکاران شان به عنوان حزب عهده‌دار امور نباشند. باید تعهد کنند که تفکر حزبی را در اداره کشور دخالت ندهند.^۱

در پایان گفتنی آنکه، اشکالات ساختاری به خاطرات آقای هاشمی و نیز خوانش انتقادی شیوه‌های نقل خاطرات وی، منحصر و محدود به همین مقاله نیست و سر فصل‌های دیگری نیز در این باب قابل طرح است که انشاءالله در مقاله مستقل دیگری، به طرح آنها می‌پردازیم.

